**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020719**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

من جمع‌بندی کنم بحث سابق را و خب امام صادق علیه السلام هیچ برخورد که ازش بوی تقیه استشمام بشود با ابوحنیفه من برخورد نکردم مگر در روایتی که عرض کردم در کافی، جلد ۸، صفحۀ ۲۹۲، رقم ۴۴۷ هست که در سندش ابوجعفر سائق قرار گرفته، رفقایی که کلاس راهنمای ما هستند در مورد این ابوجعفر سائق کار کنند ببینند کی است، می‌خواهم ببینم چی کار می‌کنید. امام علیه السالم در ملاقات‌های حضوری در تمام جاها با ویهک، اتق الله و لا تقس الدین برأیک امثال اینها برخورد کردند. این روایتی که یک قدری امام حالت تقیه‌آمیز برخورد کردند، خب از نظر سندی معتبر نیست دیگر نیازی نیست که ما در مورد آن صحبتی بکنیم. البته

**شاگرد:** حالا سندا مشکل داشته باشد اجازۀ ذیلی که دارد بالأخره همان بحث تقیه بودنش را

**استاد:** نه نیازی نیست ما اصلا رویش بحث کنیم. یعنی ما دلیل نداریم که هیچ امام صادق علیه السلام از ابوحنیفه تقیه می‌کرده. اینکه قابل اعتماد نیست، سایر چیزهایش هم هیچ روایتی نداریم. عرض کردم یک بحث بحث تقیۀ خود شخص امام هست، یک بحث سر این هست که امام علیه السلام حکم صورت تقیه را بیان کند، بنابراین به راوی حکمی را یاد بدهد که آن راوی، یا تقیۀ به جهت حفظ راوی بکند. یعنی چون راوی اگر می‌رفته کوفه راوی کوفه فتوای غیر از فتوای ابوحنیفه مطرح می‌کرده برایش مشکل‌ساز بوده، می‌گفتند شیعه است و امثال اینها، آن امکان دارد، آن مسئله‌ای نیست، ولی این که شخص امام علیه السلام از ابوحنیفه تقیه کنند هیچ شاهد قابل توجهی برایش نبود. از آن طرف امام علیه السلام هنگام شنیدن فتاوا و آرایش با برخورد تند برخورد می‌کردند. البته در بعضی موارد محدودی هم حکم به مثلا صحت یک فتوایی کردند، این هست ولی به طور کلی آن هم چیز خیلی مهمی هم نیست. ولی عرض کردم یک جهتش این هست که خود ابوحنیفه احیانا برخوردهای بدی با امام علیه السلام داشته، البته بعضی جاها برخوردش معمولی است ولی بعضی جاها برخوردهای نامناسب هم هست، مثلا سؤال از امام علیه السلام می‌پرسیده ابوحنیفه امام پاسخ که می‌کردند در جواب می‌خندیده به پاسخ امام، این را داریم، در تهذیب، جلد ۶، صفحۀ ۲۹۶، رقم ۸۳۶ که: «إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع قَالَ لَهُ أَبُو حَنِيفَةَ كَيْفَ تَقْضُونَ بِالْيَمِينِ مَعَ الشَّاهِدِ الْوَاحِدِ فَقَالَ جَعْفَرٌ ع قَضَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ قَضَى بِهِ عَلِيٌّ ع عِنْدَكُمْ»، این پاسخی که می‌گویند پیغمبر گفته، ‌امیر المؤمنین گفته، در جواب می‌خندد، «فَضَحِكَ أَبُو حَنِيفَةَ» حالا این را در موردش بعدا یک صحبت دیگری هم عرض می‌کنم. بعد امام علیه السلام یک مطلبی در تخطئۀ او می‌گویند که آن هم جالب است. یا در دعوات راوندی، صفحۀ ۲۰۹ باز همین هست که یک سؤال می‌کند امام جواب می‌دهند، ابوحنیفه، فضحک ابوحنیفة، این دارد. حالا در مناقب ابن شهر آشوب حالا یک جایی دارد که ابوحنیفه وقتی امام صادق علیه السلام آمد پیش ابوجعفر منصور، ابوحنیفه می‌گوید لما قدم ابا عبد الله الی ابی جعفر فقال ابوحنیفة لنفر من اصحابه انطلقوا بنا امام الرافضة نسئله عن اشیاء نحیره فیها. بعد خلاصه بروید کأن امام را شرمنده کنیم و اینها و می‌گوید تا وارد شدند امام گفتش که یک چیز بهت می‌گویم ابوحنیفه، به خدا راستش را بگو، تو همچین مطلبی را به اصحاب نگفتی برویم امام را چیز کنیم؟ ابوحنیفه گفت بله همین راست می‌گویی. خب حالا سؤالت را بکن. خب این عرض کنم، این که در مقام این بوده که امام علیه السلام را یک جوری حالت تواضع نسبت به امام اصلا نداشته و می‌خواسته امام را چیز کند، در آن نقل پریروز هم بعضی چیزهار ا خواندم.

**شاگرد:** رافضه خودش طعن حساب می‌شود؟

**استاد:** رافضه که آنها طعن می‌دانستند. نه منهای آن، نه نحیره، نه می‌گوید بروید پیش امام، نه تعبیر رافضه هم آنها به عنوان فحش به کار می‌بردند و امثال اینها. برخوردهای خیلی بدی از ابوحنیفه آدم می‌بیند و خب از آن طرف ابوحنیفه حالا غیر از امام صادق علیه السلام خب یک مقداری اینقدر شاید برخوردهای امام صادق با ابوحنیفه مثل سائر ائمه تند نیست، سایر ائمه روایاتی که ازشان نقل کرده از امام صادق هم تندتر هست نسبت به ابی حنیفه، مثلا یک روایتی از امام باقر هست و تعبیرش در مورد «يَا سَدِيرُ فَأُرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ ص حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ ص.» این کافی، جلد ۱، صفحۀ ۳۹۲، رقم ۳.

یا مثلا از امام کاظم علیه السلام لعن ابوحنیفه نقل شده، تعبیری هم که دارد این است، در محاسن، جلد ۱، صفحۀ ۲۱۲، رقم ۸۹ که این لعن امام کاظم علیه السلام خیلی سند دارد، سندهای متعدد هست که لعن امام کاظم علیه السلام نسبت به ابوحنیفه هست، ولی تعبیر این هست، علتش هم این است، «لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ يَقُولُ قَالَ عَلِيٌّ وَ قُلْتُ»، ابوحنیفه می‌گوید که خلاصه خودش را در مقابل امیر المؤمنین کسی می‌داند، این لعن جهتش این هست که. در کافی، جلد ۱، صفحۀ ۵۷، رقم ۱۳ دارد «لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ قَالَ عَلِيٌّ وَ قُلْتُ أَنَا وَ قَالَتِ الصَّحَابَةُ وَ قُلْتُ» این ادامه هم دارد، خودش در مقابل صحابه هم شأنی برای خودش قائل است، بعد یک ذیلی دارد امام علیه السلام به راوی می‌گویند «أَ كُنْتَ تَجْلِسُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَا وَ لَكِنْ هَذَا كَلَامُهُ» همینجور است که شما می‌فرمایید. آن که آن قصه‌ای که از تهذیب خواندم که ابوحنیفه می‌خندد در واقع گویا به کلام امیر المؤمنین، حالا شاید در کلام پیغمبر نمی‌خواهد، به کلام امیر المؤمنین شروع می‌کند خندیدن حالا امیر المؤمنین گفته که گفته کأنّ، آن گفته من هم یکی هستم دیگر. برخوردهای ابوحنیفه نسبت به امیرالمؤمنین خیلی برخوردهای توهین آمیزی است و آن روایت ابوجعفر سائق که خواندم از جهت سندی معتبر نیست ولی به هر حال تعبیری دارد که این تعبیر شواهدی برش هست که از ابوحنیفه ناصب تعبیر کرده راوی، و به هر حال، ابوحنیفه از تعبیراتی که در موردش هست حالا به تناسب من امروز روز چهارشنبه هم هست می‌خواهم این روایت را به عنوان روایت چهارشنبه‌ای بخوانم که در بحث ما هم هست. این روایتی هست که در منابع بسیار زیادی هم وارد شده، خیلی منبع دارد، ولی من حالا یک نقل امالی طوسی‌اش را بخوانم. در امالی طوسی، صفحۀ ۶۲۷ دارد که از حسن بن سعید النخعی ابن عمّ شریک، قال، اینجا باید افتادگی داشته باشد، شریک باید افتاده باشد، چون تمام نقل‌های دیگری که این روایت هست شریک نقل می‌کند، ابن عم شریک، مثلا قال شریک این شریک عبارت تکرار شده بوده و این، داستان هم این هست که در مورد اعمش هست، می‌گوید فبینا انا عنده، شریک می‌گوید اذ دخل علیه ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابو حنیفه فسالوه عن حاله فذکر ضعفا شدیدا و ذکر ما یتخوف من خطیئاته و ادرکته رنّة فبکی. اعمش یاد گناهانش افتاده و خیلی حالش بد است و اینها، اعمش گریه کرد. «فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اتَّقِ اللَّهَ، وَ انْظُرْ لِنَفْسِكَ، فَإِنَّكَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا، وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ،»

خلاصه از خدا بترس و خلاصه به فکر خودت باش، در بعضی نقل‌هایش هست می‌گوید و تب الی الله، توبه کن از گذشته‌ات، برای چی توبه کند؟ «وَ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَحَادِيثَ، لَوْ رَجَعْتَ عَنْهَا كَانَ خَيْراً لَكَ.»

یک روایت‌هایی دربارۀ امیر المؤمنین نقل می‌کردی اگر از آنها برگردی بگویی نه این روایت‌ها درست نیست، خیلی برایت خوب است، توبه کن، عملا هم توبه کن.

«قَالَ الْأَعْمَشُ: مِثْلَ مَا ذَا، يَا نُعْمَانُ»

مثلا چه روایت‌هایی را می‌گویی؟

«قَالَ: مِثْلَ حَدِيثِ عَبَايَةَ:" أَنَا قَسِيمُ النَّارِ".»

تا اعمش این را شنید «قَالَ: أَ وَ لِمِثْلِي تَقُولُ يَا يَهُودِيٌّ أَقْعِدُونِي سَنِّدُونِي أَقْعِدُونِي،»

خلاصه من را بنشانید تکیه بدهید من می‌خواهم کار دارم.

«حَدَّثَنِي- وَ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرِي- مُوسَى بْنُ طَرِيفٍ، وَ لَمْ أَرَ أَسَدِيّاً كَانَ خَيْراً مِنْهُ،»

به خدا قسم، روایت هم که این را نقل می‌کند هم با قسم همراه می‌کند هم سلسله سندش را از جهت رجالی چیز می‌کند، توثیق می‌کند که دیگر هیچی مو لای درزش نرود.

«حَدَّثَنِي- وَ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرِي- مُوسَى بْنُ طَرِيفٍ، وَ لَمْ أَرَ أَسَدِيّاً كَانَ خَيْراً مِنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبَايَةَ بْنَ رِبْعِيٍّ إِمَامَ الْحَيِّ،»

امام جماعت قبیله بود، امام الحی ظاهرا مراد امام جماعت است، یعنی کسی بود که اینقدر بهش احترام داشتند، امام جماعتش کرده بودند که خلاصه از جهت سندی هیچ مو لای درزش نمی‌رود.

«قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: أَنَا قَسِيمُ النَّارِ،» من قسیم النار هستم.

«أَقُولُ: هَذَا وَلِيِّي دَعِيهِ،»

به آتش خطاب می‌کنم که این دوست من هست رهایش کن.

«وَ هَذَا عَدُوِّي خُذِيهِ.» یک روایت.

روایت دوم: «وَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِي، فِي إِمْرَةِ الْحَجَّاجِ، وَ كَانَ يَشْتِمُ عَلِيّاً (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شَتْماً مُقْذِعاً- يَعْنِي الْحَجَّاجَ (لَعَنَهُ اللَّهُ)-»

می‌گوید ابو المتوکل ناجی این را در زمان حجاج نقل می‌کرد، در حالی که حجاج فحش می‌داد به امیر المؤمنین چجور فحش‌هایی. این را که دارد می‌آورد می‌خواهد بگوید اینها نشانگر صحت ابوالمتوکل ناجی است، یک بحثی مرحوم مظفر در دلائل الصدق در مقدمه‌اش دارد، شرایط بحرانی زمان راویان را ذکر می‌کند و این که نقل روایات در فضائل اهل بیت چقدر سخت بوده، چقدر، و در مورد، می‌گوید مثلا نسائی را خلاصه بهش گفتند در مناقب معاویه حدیث نقل کن، گفتش در فضائل، می‌گوید معاویه راضی نیست مساوی با افراد باشد، می‌خواهد بالاتر باشد فضائل یعنی برتری معاویه بر دیگران. می‌گوید اینقدر بهش زدند که از آنجا رفت و از دنیا رفت، سر این که حاضر نشده، چیزی هم نکرده، حالا در بعضی نقل‌هایش هست که من لا اعرف الا اشمه الله، در بعضی نقل‌هایش این مقدار هم نیست، فقط این مقدار هست که یادم هست، خلاصه هو لا یرضی ان یکون مثلا بمثل الا یفضل، یک همچین تعبیری، خلاصه مساوی نمی‌خواهد با سایر صحابه بشود، می‌خواهد یک مقداری برتر بشود که همین مقدار که گفت کتک را زدند، اینقدر بهش زدند که خلاصه کشته شد یعنی از شهر که بیرون رفت دیگر از دنیا رفت. نسائی که جزء خب به هر حال راویان کتب ستۀ اهل تسنن هست. ایشان آنجا می‌گوید در این فضای تهدید اگر کسی بیاید روایت نقل کند این باید انگیزۀ غیر از انگیزۀ صدق در موردش نیست. کسی که حاضر هست در این شرایط بحرانی این مطلب را نقل کند. این هم همین را دارد می‌گوید، می‌گوید ابوالمتوکل ناجی در زمان حجاجی که اینقدر امیر المؤمنین را فحش می‌داد برای من این مطلب را نقل کرد، در شرایط عادی نبود، در شرایط سنگین بود.

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَأْمُرُ اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) فَأَقْعُدُ أَنَا وَ عَلِيٌّ عَلَى الصِّرَاطِ، وَ يُقَالُ لَنَا: أَدْخِلَا الْجَنَّةَ مَنْ آمَنَ بِي وَ أَحَبَّكُمَا»

خلاصه من، پیامبر می‌فرماید من و امیرالمؤمنین بر صراط قرار می‌گیریم و خدا به ما گفته می‌شود هر کسی را که خلاصه «أَدْخِلَا الْجَنَّةَ مَنْ آمَنَ بِي وَ أَحَبَّكُمَا» خداوند می‌گویند هر کسی که به من ایمان بیاورد و شما را دوست داشته باشد اینها را داخل بهشت کنی.

«وَ أَدْخِلَا النَّارَ مَنْ كَفَرَ بِي وَ أَبْغَضَكُمَا.»

«قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): مَا آمَنَ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِي،»

کسی که به من ایمان نداشته باشد به خدا ایمان ندارد.

«وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِي مَنْ لَمْ يَتَوَلَّ- أَوْ قَالَ: لَمْ يُحِبَّ- عَلِيّاً،»

کسی که ولایت امیرالمؤمنین را نداشته باشد یا حب امیرالمؤمنین را نداشته باشد ایمان به پیغمبر ندارد.

«وَ تَلَا «أَلْقِيٰا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّٰارٍ عَنِيدٍ».»

می‌گوید این را که گفتیم «قَالَ فَجَعَلَ أَبُو حَنِيفَةَ إِزَارَهُ عَلَى رَأْسِهِ،» ازارش را روی سرش قرار داد گفت بلند بشوید بروید.

«وَ قَالَ: قُومُوا بِنَا، لَا يَجِيئُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بِأَطَمَّ مِنْ هَذَا.»

اصلا شنیدن فضائل امیر المؤمنین آزارش می‌داده، اینجوری است. شنیدن فضائل امیرالمؤمنین اذیتش می‌کرده.

«قَالَ الْحَسَنُ بْنُ سَعِيدٍ: قَالَ لِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: فَمَا أَمْسَى- يَعْنِي الْأَعْمَشَ- حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا» غروب نشده از دنیا رفت.

خب این روایت خیلی جاها دارد، در شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحۀ ۲۶۱، پاورقی‌اش آدرس‌های مفصلی این روایت را دارد و آنجاها هست.

علی ای تقدیر ابوحنیفه این مدلی بوده که نسبت به امیرالمؤمنین اینها این حالت در مقابل امیر المؤمنین برای خودش شأن قائل بوده و خب از امام رضا علیه السلام نقل شده که ابوحنیفه و مرجئه را لعن کرده، تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحۀ ۸، رقم ۱۷.

و خب این است که مجموعا من عرض کردم حالا یادداشت‌های زیاد دارم نمی‌خواهم دیگر برای یادداشت‌هایم را چیز کنم می‌خواهم بحث جمع بشود، هیچ شاهد روشنی این که امام علیه السلام نسبت، شخصا خوفی نسبت به ابوحنیفه داشته باشند، ندارند. حتی ابوحنیفه یک بار در یک نقلی هست در مناقب ابن شهر آشوب هست که وقتی می‌آیند پیش منصور، منصور عباسی به ابوحنیفه می‌گوید که خلاصه مردم فریفتۀ جعفر بن محمد شدند، ۴۰ تا از او سؤال، خلاصه از او یک سری سؤال‌های وحشتناک سؤال‌های سخت چیز کنید که امام صادق را، ؟؟؟ زده کنی، و می‌گوید آمدیم و امام صادق حسابی از خجالت ما در آمد، خلاصه هر چی سؤال کردیم امام علیه السلام نظرات افراد مختلف و اختلافاتی که در این مسئله هست را بیان کرده و خلاصه ما را حسابی منکوب کرد. و این هستش، در مناقب ابن شهر آشوب مراجعه کنید، و جاهای دیگر یعنی حتی در جایی هم که حالا این که گفتم این مناقب ابن شهرآشوب، جلد ۴، صفحۀ ۲۵۵ هست که روایت مفصلی دارد که آنجا مراجعه کنید.

برخوردهای، البته گاهی اوقات هست مثلا سؤال از امام علیه السلام سؤالات عادی پرسیده ولی مثلا آن احترامی که ابن ابی لیلی به امام صادق علیه السلام، احترامی که ابن ابی لیلی به امیر المؤمنین علیه السلام داشته اصلا ما در ابوحنیفه نمی‌بینیم، به هر حال برای خودش، خودش را کسی می‌دانسته و امثال اینها. این است که عرض کردم این که امام علیه السلام شخصا از ابوحنیفه یا حتی حالا امام کاظم علیه السلام که لعن و امثال این تعبیرات را هم کردند که البته علی القاعده در خلوت بوده، در خلوت نمی‌شده امام علیه السلام آن مطالب را بفرمایند، ولی با این حال این که ما یک برخوردی که نشان بدهد که امام صادق علیه السلام، یا حتی سائر ائمه نسبت به ابوحنیفه، تقیه می‌کردند وجود نداشته. بله بحث عمده این است اگر یک فتوای ابوحنیفه را حکومت پذیرفته باشد، آن یک بحث دیگر است. اگر، ما در بحث ما مسئله‌ای که وجود داشت این بود که این فتوا، فتوایی بود که حکومت پذیرفته بود، فتوا، فتوای اختصاصی ابوحنیفه نبود، و فتوای که حکومت، آن یک بحث دیگر است تقیه نسبت به حکومت و فتوای مورد حمایت حکومت این مطرح هست، تقیه هم، تقیه نسبت به یاران امام، این که امام علیه السلام مطلبی را بفرمایند به این عنوان که آن اصحاب مشکل برایشان ایجاد نشود آن هم امکان‌پذیر هست، همچنین که حکم ظرف تقیه را بخواهد امام علیه السلام بیان کند نسبت به فتوای ابوحنیفه آن هم می‌تواند مطرح باشد. خب این چکیدۀ بحث در مورد ابوحنیفه.

بعضی از دوستان از ما خواستند که در مورد مالک هم یک مقداری صحبت کنم.

**شاگرد:** ببخشید رابطۀ ابوحنیفه با زیدیه چطور بوده؟

**استاد:** ابوحنیفه پنهانی به زید کمک کرده، آشکارا نیست، پنهانی کمک کرده و این است که زید نسبت به ابوحنیفه راضی بوده، در مقاتل الطالبیین مراجعه کنید، زید، می‌گوید زید راضی بود از ابوحنیفه. ابوحنیفه، ولی آشکارا چیز نمی‌کردند، حمایت آشکار نمی‌کردند و خب چیزشان هم ده نانعیش بوده دیگر، حالا آن ده نا نعیشی که گفتم این به تناسب یک روایتی را پریروز خواندم در مورد آن داستان معاویة بن عمار و آن ماجراها و اینها، این معاویة، این روایت یک نقل مفصلی در تهذیب دارد، جلد ۵، صفحۀ ۴۰۷، رقم ۱۴۱۷ که می‌گوید رفتم به ابوحنیفه گفت آن فتوای امام صادق را نقل کردم، آن قبول کرد و اینها، بعد این می‌گوید که می‌گوید رفتم دیدم که اصحاب ابوحنیفه آن فتوای دارند بحث می‌کنند، می‌گوید یکی از آن اصحاب فتوای قدیمی ابوحنیفه را گفت، یکی دیگرش همین فتوای جدید را که تازه ابوحنیفه از من شنیده بود نقل کرد، بعد گفتش که سمعتُ هذا من ابی حنیفة منذ عشرین سنة، بیست سال قبل این مطلب را از ابوحنیفه شنیدم، به قول معروف می‌گوید اینجا آدم دروغ گفت. بالأخره یک نوع تعصباتی هم بعضی از اصحاب ابوحنیفه داشتند که خب راحت برای حمایت از او دروغ هم می‌گفتند. خب بماند.

در مورد مالک، مالک از امام صادق روایت دارد، و در موطأ، به خصوص قطعات روایت مفصل جابر در حج پیامبر را، در کتاب‌های مختلف اهل تسنن جابر چیز دارد، هم در موطع هم در غیر موطأ مالک از امام صادق روایت دارد، البته من یک چیزی در دعائم الاسلام هست من می‌خواستم بررسی کنم ولی خب دیگر فرصت نکردم او می‌گوید که بعضی وقت‌ها با تعبیر عن جعفر می‌گوید، بعضی وقت‌ها با تعبیر حدثنا الثقة، آیا این شواهد روشنی بر این هست که مثلا مالک حدثنی ثقه بگوید و مراد امام صادق علیه السلام باشد نیاز به بررسی داشت که فرصت نکردم.

در امالی شیخ صدوق و بعضی از منابع عامه خب روایت‌های، روایتی که مالک از امام صادق و خدمت امام صادق رسیده نقل شده که ازش استفاده می‌شود که هم امام صادق احترام می‌گذاشتند به مالک و از آن طرف هم مالک هم خیلی نسبت به امام صادق عجیب و غریب می‌گفت، فضائل امام صادق را دارد که آن روایت اصلا روایت جالبی هست که حالا مراجعه کنید به امالی شیخ صدوق هست که من حالا آدرس‌هایش را اینجا نیاوردم. این یک مطلب.

من این که مالک هیچ جایی نسبت به امام صادق علیه السلام یک کوچک‌ترین برخورد زننده‌ای من ندیدم، و از آن طرف امام صادق علیه السلام یک برخورد خاصی نسبت به مالک داشته باشند آن هم ندیدم. ولی عمدۀ قضیه نکتۀ دیگری هست در این، آن که به درد بحث ما می‌خورد آن این هست که مالک چقدر حکومت پشتش بودند؟ یک مراجعۀ اجمالی که من کردم این که زمان امام صادق علیه السلام نسبت به مالک حکومت نسبت به فتوای مالک حکومت یک چیز خاصی داشته باشد، احترام خاصی داشته باشد امثال اینها ندیدم، اصل قضیه این است، البته یک مطلبی هست آن این است که مالک در داستان محمد نفس زکیه یک برخورد ضد حکومتی حتی انجام داده بوده، والی مدینه جعفر بن سلیمان این حالا، مالک را خلاصه چیز می‌کند و شلاقش می‌زند، شلاق می‌زند و می‌گوید دستش را کشیدند کتفش از جا در آمد، اینقدر چیز کردند، این قصه‌اش در طبقات ابن سعد وارد شده و مفصل این قصه را آورده، من حالا یک تکه‌اش را می‌خوانم، می‌گوید که آوردند سعایت کردند نسبت به مالک بن انس به جعفر بن سلیمان امیر مدینه و انهم قالوا لا یری ایمان بیعتکم هذه بشیء.یک قسم‌هایی می‌دادند افراد را، قسم به این که عتق تمام اموال من بیعت می‌کنم با شما اگر به این بیعت پایبند نباشم تمام اموالم صدقه باشد، تمام بندگانم آزاد باشد، زن‌هایم مطلقه باشد، چیزی که بیش از همه حساسیت بوده بحث طلاق زن‌ها بوده. خب سنی‌ها اینجور اَیْمان را قبول دارند ولو به نحو شرط نتیجه هست و ما قبول نداشتیم که پارسال مفصل بحثش گذشت این یمین‌های این شکلی را قبول دارند، مالک می‌گوید بهش مراجعه کردند گفتند ما بیعت منصور به گردنمان هست، مالک گفتش که این بیعت ارزش ندارد چون این بیعت مکره بوده و طلاق مکره صحیح نیست و این طلاقی که شما به عنوان یکی از شروط بیعت قرار دادید چون طلاق مکرهه صحیح نیست. و انهم قالوا لا یری ایمان بیعتکم هذه بشیء و هو یأخذ بحدیث رواه عن ثابة الاحنف فی طلاق المکره انه لا یجوز.

اینجا یک نکته‌ای عرض بکنم، این داستان در امامة التبصرة منسوب به ابن قتیبه، جلد ۲، صفحۀ ۱۹۹ خیلی مفصل آمده، خیلی مفصل است، آنجا استدلال مالک را به حدیث رفع دانسته، به نظرم باید درست نباشد، و این چون اگر حدیث، حدیث رفع خیلی حدیث معروفی است، اگر به حدیث رفع تمسک کرده باشد نمی‌شود این بحدیث رواه عن ثابة الاحنف فی طلاق، این در طبقات ابن سعد هست، جلد ۵، صفحۀ ۴۶۸، ابن سعد بعد مال همان دوره‌هاست، این باید درست‌تر باشد. این است که من نقل امامة التبصرة، خیلی نقل مفصلی امامة التبصرة به نظرم قابل اعتماد نیامد، یک چیزهای مفصلی دارد که حالا آنها بماند.

**شاگرد:** امامة و السیاسة

**استاد:** امامة و السیاسة، امام التبصرة اینجا هم اشتباهی نوشته بودم بعد اصلاحش کردم باز هم در لفظ اشتباه می‌کنم. امامة و السیاسة. و آن می‌گوید جعفر بن سلیمان غضبناک شد، خلاصه مالک را آورد و مالک را برایش اثبات کرد که خلاصه این حرف‌ها را تو زدی، ثم جرّده و مدّه و ضربه بالسیاط و مدت یده حتی انخلعک کتفاه، دست‌هایش را اینقدر کشیدند که از شانه جدا شد. و ارتکب منه امرا عزیز فوالله ما قال بعد. ولی مالک می‌گوید این کتک مفصل را که بهش زدند شکنجه کردند احترامش در میان مردم بالا رفت، حتی می‌گوید که این کتکی که خورد به منزلۀ یک زیوری بود که مردم نگاه می‌کردند احترام می‌کردند، مالک خیلی محترم بوده در مدینه، می‌گوید فو الله ما زال بعد ذلک الضرب فی رفعة عند الناس و علوا من امره و اعظام الناس له. اینجا که می‌رسد خلاصه به نظرم وقتی احترام زیادی که مالک پیدا می‌کند در میان مردم منصور می‌بیند اشتباه، چه عجب اشتباهی کردند، با این کارشان قضیه را چیزتر کردند. دستور می‌دهد جعفر بن سلیمان را که بگیرندش و بر روی شتر بدون جهاز قرارش بدهند و چی کنند، خیلی با تندی باهاش برخورد می‌کنند و بعد با احترام مالک را می‌خوانند، این قصه سال ۱۴۷ است، قصۀ کتک مالک سال ۱۴۷ است اتفاق افتاده در وفیات الاعیان، جلد ۴، صفحۀ ۱۳۷ از ابن جوزی در شدور العقود نقل کرده جزء حوادث سال ۱۴۷؛ در معرفة و التاریخ، جلد ۱، صفحۀ ۱۳۱ هم آن هم همین ۱۴۷ قضیه را نقل می‌کند. و ۱۴۷، ۱۴۷ اواخر زمان امام صادق علیه السلام، امام صادق ۱۴۸ از دنیا رفتند. خب احتراما این چیز را می‌خوانند و خیلی احترام می‌کنند. منصور احترام می‌کند خیلی احترام می‌کند به مالک و ازش می‌خواهد که یک کتابی بنویسد به نام، که بعدا موطأ نوشته می‌شود، این کتاب بعد ازش درخواست می‌کند از مالک که بیاید بغداد مالک بغداد نمی‌آید ولی قرار می‌شود در حج همدیگر را ببینند، می‌گوید سال بعد حج همدیگر را می‌بینیم و سال بعد. سال ۱۴۸ در حج ملاقاتی صورت می‌گیرد بین مالک و منصور، منصور این در طبقات باز این هم در طبقات ابن سعد هست، می‌گوید عن مالک بن انس یقول لما حج ابو جعفر المنصور دعانی، بعد می‌گوید فقال انی قد عظمت ان آمر بکتبک هذه التی وضعتها یعنی الموطأ فتنسخ نسخا ثم ابعث کل مثل من امثال المسلمین منها بنسخة و آمرهم عن یعلم بما فیها لا یتعدوه الی غیره و یدعوا ما سوی ذلک من هذا العلم المحدَث، یا محدِث، فانی رأیت اهل الاصل العلم روایة المدینة و علمهم قال قلت یا امیر المؤمنین لا تفعل هذا فان الناس قد سبقت الیهم اقاویل.

بعد می‌گوید که منصور می‌گوید من می‌خواهم کتاب تو را رسما بگویم همه باید از موطأ پیروی کنند، همۀ چیزهای دیگر را بریزند کنار. مالک می‌گوید گفتم این کار را نکن، مردم هر کس عادت کرده به روایت‌هایش اهل شهر خودشان، هر شهر برای خودشان یک چیزی دارند، فقهی دارند، روایتی دارند، بگذار هر کس به آنها، فدع الناس و ما هم علیه و مختار کل اهل بلد منهم لانفسهم فقال لامری لو تابعتنی علی ذلک لامرت به. گفتش که اگر حرف من را گوش می‌کردی من این کار را انجام می‌دادم. مالک از این نقل پیداست که موطأ ولو منصور هدفش این بوده که موطأ را به عنوان کتاب حکومتی قرار بدهد، ولی مالک حاضر نمی‌شود. وقتی حاضر نمی‌شود بعدا اینها می‌روند سراغ ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی. می‌بینند این حاضر نیست که آن اهدافی را که اینها می‌خواهند چیز کنند برآورده کنند. اینها می‌خواستند که اینقدر هم ارادت مالک نداشتند، می‌خواستند تمام مردم را از جهت مذهبی تحت سیطرۀ خودشان در بیاورند و مالک حاضر نمی‌شود تحت سیطرۀ اینها قرار بگیرد، ولی بعد خب ابوحنیفه و اینها را، در بعضی چیزها هست که خیلی، این را هم بخوانم در تاریخ مدینۀ دمشق جالب است، می‌گوید عن مالک بن انس قال قال لی ابوجعفر المنصور یوما ما علی ظهرها احدا اعلم منک. در زمین کسی هست از تو باسوادتر باشد؟ قلت بلی قال فسمهم لی قلت لا احفظ اسمائهم، اسمائشان را نمی‌شناسنم. قال قد طلبت هذا الشأن فی زمن بنی امیه. خلاصه من علم، دنبال علم بودم در زمان بنی امیه، منصور درس خوانده بوده، در بعضی چیزها هست خیلی هم باسواد بوده، فقط عرفتهم، اما اهل العراق فاهل افک و باطل و زور، و اما اهل الشام فاهل جهاد و لیس فیهم کبیر علم و اما اهل الحجاز ففیهم بقیة العلم و انت عالم الحجاز. خلاصه تو از همه بالاتری و چی هستی و امثال اینها. با همۀ این حرف‌هایی که می‌زده چیز قبول نمی‌کند مالک با اینها کنار بیاید. مالک با اینها کنار نمی‌آید، ولی همین‌هایی که اینجا هست بعدا همین اهل عراقی که اهل افک و باطل و زور بعدا ابوحنیفه امام اعظمشان می‌شود، چون می‌دانند با اینها می‌توانند کنار بیایند و حرف‌های اینها را گوش. مالک توی یک نقلی هست می‌گوید که من بارها رفتم پیش منصور یک بار هم دستش را نبوسیدم. مالک این مدلی بوده که حاضر نبوده زیر یوغ سلاطین برود. این است که در بعضی نقل‌ها هست که می‌گوید کان بعیدا عن امراء و در بعضی چیزهای جدید همینجور است. مجموعا استفاده می‌شود که مالک. بله یک داستانی هست حالا وقت گذشته فقط این را بگویم و تمام کنم. بعضی‌ها با این داستان تصور می‌کنند که مالک حکومتی بوده. آن این است که یک نقلی هست که می‌گوید در سال ۱۴۸ اعلام کردند که فقط مالک حق فتوا دارد، قال ابن وهب حججتُ، سنۀ ۱۴۸ و سمعت المنادی ینادی بالمدینة ان لا یفتی الناس الا مالک بن انس و عبدالعزیز بن ابی سلمه. این را به عنوان مثلا حکومتی بودنش ذکر کردند. ذیلی دارد آن ذیل را توجه نکردند. این داستان، این به خاطر مالک و عبد العزیز بن ابی سلمه نبوده، یک ابن ابی ذئب بوده، آن ابن ابی ذئب با اینها خیلی درگیر شده، آن داستانش را مفصل در معالم الایمان، جلد ۳، صفحۀ ۱۱۰ آمده. می‌گوید که از علمای مدینه بالاترین کسی که مقام داشته در نزد سلطان و خیلی احترام داشته ابن ابی ذئب بوده، اوّل من، می‌گوید این را بخوانم نقل را، می‌گوید علتی که قضیۀ مالک بن انس بوده آن است که امیر مدینه خلیفه ازش از ابن ابی ذئب در مورد او سؤال می‌کند، او می‌گوید که خیلی بد می‌گوید ازش، بعد آن زید بن حسن هم زرنگ بوده، می‌گوید این که این را برای من می‌گوید بپرس نظرت در مورد خودت چی است؟ آن هم می‌پرسد از خلیفه هم بد می‌گوید. خیلی آدم چیزی بود، جسوری بوده و امثال اینها، و منصور می‌گوید که اگر نمی‌دانستم که حرف‌هایت درست است خلاصه می‌کشتمت، جوری اینقدر چیز بوده که خلاصه تا حد مرگ هم پیش رفته بوده. ولی برای این که دیگر اجازۀ فتوا به او نمی‌دهند، این که فقط مالک و او باید فتوا بدهد برای این که این ابن ابی ذئب را از فتوا دادن منع کنند، و الا این، این که این فقط باید فتوا بدهد به خاطر این بوده که می‌گوید قال خالد و کان ذلک عن رأی الحسن بن زید که آن امیر مدینه بوده اراد ان یقیض بذلک محمد بن عبد الرحمن بن مغیرة بن ابی ذئب لأن ابی ذئب وصف الحسن بن زید بحضرته بین یدیه المنصور بالجور و کان المعروف فی ذلک الزمان ان ابن ابی ذئب و مالک بن انس و غیرهما من علماء المدینة کانوا اذا اجتمعوا عند السلطان کان ابن ابی ذئب اول من یسئل و اول من یفتی، مفتی درجۀ اول هم مالک نبوده، حکومت مالک را مفتی اوّل کردتش ولی نه به خاطر این که مالک برایشان مهم بوده، به خاطر این که آن یکی دیگر خیلی با اینها درگیر می‌شده، مالک هم به هر حال برای خودش یک چیزی داشته، می‌گوید در کل این چیزهایی که بوده یک بار دست منصور را نمی، می‌گوید در حالی که همۀ هاشمیین و علویین همه دست منصور را می‌بوسیدند ولی مالک نمی‌بوسیده. این است که به نظر می‌رسد که مالک هم کسی نبوده که حکومت پشتوانۀ حکومتی داشته باشد، بله اگر در یک مورد خاصی مالک را حکومت فتوایش را قبول کرده باشد درست است، ولی این که نسبت به، از مالک یک پشتوانۀ حکومتی خاص داشته باشد که به اصطلاح امام صادق از آن جهت نسبت به مالک تقیه کرده باشد آن هم نیست، دقیقا مثل همان ابوحنیفه هست که حالا ممکن است یکی اهل مدینه باشد به خاطر این که همان دو مطلبی که عرض کردم تقیه برای حفظ جان راوی، یا برای شرایط تقیه آمیز راوی در مورد مالک هم مطرح هست، ولی این که امام علیه السلام خودشان نسبت به فتوای مالک تقیه کرده باشند این مطرح نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان